



چکیده

این حقیقت که عرفان و طریقت صوفیهٔ ما صددرصد در مسیر شریعت حرکت و سیر نداشته، موضوعی غیرقابل کتمان است اما این بدان معنا نیست که بخواهیم چون عده‌ای، مغرضانه یا از روی جهل، عرفان و تصوف را، که به‌واقع هویت و محتوای قابل اعتنای ادب فارسی است، یکسره انکار کنیم و از آن چشم‌پوشیم. نگارنده در بررسی و نگاهی به کتاب «مقالات شمس تبریزی» دست کم سه موضوع عمده و قابل ملاحظه از دیدگاه شریعت یافت که نشان دهندهٔ تقید و توجه یکی از برجستگان عالم عرفان و تصوف به شرع مقدس اسلام است. این سه موضوع عبارت‌اند از: الف - تقید به آداب شرع، به‌ویژه نماز، ب - قرآن و کلام الهی، و پ - مقام پیامبر اکرم (ص). در هر موضوع نیز به طرح و تحلیل دیدگاه‌های جالب توجه شمس پرداخته و به این نتیجه رسیده‌ایم که با مطالعه و بررسی دقیق متون درجه اول عرفانی می‌توان - اگر چه در بعضی موارد نه به‌طور کامل - مصادیق بسیاری در توافق بین شریعت و طریقت یافت.

کلیدواژه‌ها

شمس، شریعت، قرآن، محمد (ص)، مقالات.

در این موضوع که عرفان و تصوف ما کاملاً و صددرصد مطابق با شرع و عرف نیست، هیچ محقق منصفی شک و تردید نمی‌کند.

در عین حال، اینکه همین عرفان و تصوف تأثیر چشمگیری در باروری فرهنگ و ادب فارسی به لحاظ انعکاس هنرمندانه و ظریف اسلام^۱ در متون نظم و نثر داشته، حقیقتی غیرقابل کتمان است. متأسفانه به‌نظر می‌رسد کسانی آگاهانه و ناآگاه، ایرانی و مستشرق، در تحقیقات و آثار خود با تمسک به تعارضات بین عرفان و تصوف با شریعت و عرف، مدعی این می‌شوند که طریقت مسیری جدا از شریعت می‌پیماید، پس یکسر، خط بطلان بر عرفان و تصوف می‌کشند.^۲ گروهی نیز بهانه می‌کنند که هرچند تصوف در مواردی با شریعت مطابقت و موافقت ندارد، چون هدفش رسیدن به «حقیقت» است پس چه باک از این تعارضات بین تصوف و شرع.

مقدار معتناهایی از این تعارضات، بر ساختهٔ همین تذکره‌نویسان و شرح حال‌پردازان و مصنفین سلف و معاصر ماست که بدون تأمل دقیق در آثار عرفانی و تنها با اکتفا به مسموعات و شایعات، به این اختلاف‌ها دامن زده‌اند.

نگارندهٔ این مقال سعی بر این دارد که با مراجعه و استشهاد به یکی از متون عرفانی درخور توجه و تأمل، که متأسفانه به رغم ارزشش تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است، به اثبات این موضوع بپردازد که با مطالعهٔ دقیق متون درجه اول عرفانی فارسی - اعم از نظر و یا نثر - می‌توان به این نتیجه رسید که مسیر طریقت با شریعت چندان هم که نموده شده، از هم

دکتر جواد مرتضایی

عضو هیأت علمی

دانشگاه فردوسی مشهد

در مورد نماز
او تنها حضور
قلب را کافی
نمی‌داند بلکه
رعایت صورت
و قرائت صحیح
آن را نیز بایسته
می‌شمارد. او
حتی ولی صادقی
را که ولایتش
ثابت شده اما
ظاهر شریعت را
ترک کرده است،
رها می‌کند. در
مقابل، بدان کس
که رعایت ظاهر
شرع می‌کند،
احترام می‌گذارد
و از او پیروی
می‌کند

جدا نیست و بسیاری از عرفا و متصوفه شاعر یا نویسنده، قدم برداشتن در جاده طریقت را بدون ره پیمودن در صراط شریعت، غیرممکن دانسته‌اند و خود ایشان نیز بسیار مقید به شریعت و رعایت حد و حدود آن بوده‌اند.

شمس تبریزی از جمله همین بزرگان عالم عرفان و تصوف ماست که هر چند جز «مقالات» اثر مکتوب دیگری از وی باقی نمانده، به جرئت می‌توان گفت که آثار عظیم عرفانی مولانا جلال الدین، یعنی مثنوی و غزلیات شمس، به‌طور غیرمستقیم مدیون وجود وی و حاصل اندیشه‌های اوست. چه، اگر او نبود، از مولانای عارف و آثارش در فرهنگ و ادب فارسی اسلامی ایرانی نیز خبری نداشتیم.^۴

یکی از موضوعاتی که در «مقالات شمس»^۵ درخور تأمل و تدقیق است، توجه شمس به شریعت و رعایت دقیق بعضی حدود و موازین آن در حد یک فقیه و متشرع سخت‌گیر است. اینک به طرح بعضی دیدگاه‌های درخور توجه و تأمل شمس، که در حوزه شریعت جای می‌گیرد، می‌پردازیم.

تقیید به آداب شرع، به ویژه نماز

«هر که دوست ماست باید که عبادت کند، از آن بیشتر که اول می‌کرد.» (دفتر اول: ۱۵۰)

رعایت ظاهر شریعت و مقید بودن به آداب آن نزد شمس اهمیت خاصی دارد. او برخلاف بعضی از صوفیه - از جمله فرق ملامتیه و قلندریه - که بنا بر دلایلی که نزد خود داشته‌اند، گاه رفتارها و گفتارهایی مخالف با نص شریعت از خود بروز می‌داده‌اند، به شدت پایبند قوانین وضع شده الهی و حاکم دینی است.

در مورد نماز او تنها حضور قلب را کافی نمی‌داند بلکه رعایت صورت و قرائت صحیح آن را نیز بایسته می‌شمارد. او حتی ولی صادقی را که ولایتش ثابت شده اما ظاهر شریعت را ترک کرده است، رها می‌کند. در مقابل، بدان کس که رعایت ظاهر شرع می‌کند، احترام می‌گذارد و از او پیروی می‌کند؛ حتی اگر ولایتش ثابت نشده باشد: «قال النبی علیه السلام: لاصلوه الآ بقراءه و قال: لاصلوه الا بحضور القلب. قومی گمان بردند که چون حضور قلب یافتند، از صورت نماز مستغنی شدند... برزعم ایشان، خود راست گرفتیم که ایشان را حال تمام روی نمود و ولایت و حضور دل؛ با این همه، ترک ظاهر نماز نقصان ایشان است. این کمال حال که تو را حاصل شد، رسول را صلی الله علیه حاصل شد یا نشد؟ اگر گویند نشد، گردنش بزند و بکشندش و اگر گویند آری حاصل شده بود، گوئیم پس چرا متابعت نمی‌کنی... اگر اینجا ولتی از اولیاء خدا باشد که ولایت او درست شده باشد بر تقدیری که هیچ نمانده باشد، و این رشیدالدین که ظاهر نشده است ولایت او، آن ولی ترک ظاهر گوید و این رشیدالدین مواظبت نماید بر ظاهر، من پیروی این رشیدالدین کنم و بر آن سلام نکنم.» (دفتر اول: ۱۴۰)

به‌نظر او عامه مردم که پنج نوبت نماز خود را به‌جای می‌آورند و متابعت پیامبر (ص) را رها نمی‌کنند و از جانب خود چیزی بر احکام شرع نمی‌افزایند یا از آن نمی‌کاهند، جزء رستگاران اند و آنهایی که به زعم خود برتر از دیگران اند و با خیال و اندیشه کز خود احکام شرعی را رعایت نمی‌کنند، در تابعیت مصطفی (ص) نیستند و گمراه و گناهکارند: «این عوام که پنج نوبت نماز کنند، از عذاب خلاص یابند. ولی برایشان که متابعت محمد را رها کرده‌اند عذاب است.»

و باز از اهمیت نماز نزد خود می‌گوید: «گر من برین پهلو خسبم تا روز قیامت، همچنین مرا هیچ زیان نکند بلکه هر روز افزون‌تر و بهتر. با این همه، آن روز که از من فوت شود (نماز)، من می‌رنجم و تا شب خوش نباشم و آن روز که بگزارم (نماز)، خوشدل باشم و شادمان.» (دفتر اول: ۱۵۷)

او برای پیامبر بزرگ اسلام طاعت و عمل دیگر قائل است که عبارت است از استغراق در معبود به‌وسیله دل و عبادت حقیقی را همین می‌داند که البته هرکسی را مسلم نیست، اما برای دیگران، پیامبر همین احکام شرع را وضع فرمود تا بدین وسیله از یکدیگر متمایز شوند و باشد که از آن استغراق نیز بویی برند: «طاعت و عمل رسول استغراق بود در خود. که عمل، عمل دل است و خدمت، خدمت دل است و بندگی، بندگی دل است و آن، استغراق است در معبود خود. اما چون دانست که هر کس را به آن عمل حقیقی راه نباشد و کم کسی را آن استغراق مسلم شود، ایشان را این پنج نماز و سی روز روزه و مناسک حج فرمود تا محروم نباشند، و از دیگران ممتاز باشند و خلاص یابند و باشد که به آن استغراق نیز بویی برند. اگر نه گرسنگی از کجا و بندگی خدا از کجا و این ظاهر تکلیفات شرع از کجا و عبادت از کجا؟ (دفتر دوم: ۱۵-۱۴)

سرانجام نیز برای حقیقت شرع سه مرحله برمی‌شمرد که عبارت‌اند از: شریعت، طریقت و حقیقت. آن‌گاه هدف و غایت مقصد شریعت را رسیدن به حقیقت مطلق می‌داند که آن‌هم با طی طریق امکان‌پذیر است: «اگر حقیقت شرع بجویی، پس شریعت است و حقیقت. شریعت چون شمع است. مقصود و معنی شمع آن است که جایی روی. آن‌گاه که شمع بود، به‌راستی بدان قناعت کنی؟ هی آن را فیتل می‌سازی و برمی‌کنی و در آن می‌نگری. راهی نروی. فایده کند؟ به حقیقت کی رسی بدان؟ پس به حقیقت باید که برسی، در طریقت بروی.» (همان: ۱۴۳)

قرآن و کلام الهی

«یک الف را بدانی، همه قرآن را بدانی» (دفتر اول: ۲۴۰)
قرآن به‌عنوان کلام محبوب و عالیترین اثر مکتوب نزد شمس - که آن‌گونه در تقیید به آداب شرع می‌زیست - از جایگاه رفیع و بسیار بلند مرتبه‌ای برخوردار است. او در کلام خود بنا بر نیاز و تأکید بر آن به آیات قرآن تمسک می‌جوید. حتی گاه لفظی در

سخنانش، که نظیر آن یا خود همان لفظ در قرآن موجود است، باعث می‌شود تا آیه‌ای را چاشنی سخن خویش کند.^۶ تفسیرها و تأویل‌های جالب توجهی نیز - مطابق مذاق و مرام صوفیه - از بعضی آیات قرآنی دارد که بررسی و پرداختن به آنها مجالی دیگر می‌طلبند اما دیدگاه‌ها و نظریات او راجع به قرآن در خور تأمل و دقت است که برای نمونه بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم. شمس کلام خدا را کل می‌داند و دیگر سخنان را جز و معتقد است که هر که بدین کل دست یازد، جزوهای دیگر (سخنان دیگر) را نیز در اختیار دارد: «یکی قوم در سخن سجع نگاه دارد، همه سجع می‌گویند. قومی همه نثر گویند. هر یکی ازین جزوی است. کلام خدا کل است. دست در کل زن تا همه جزوها آن تو باشد و چیزی دیگر مزید. دست در جزو مزین، نباید که کل فوت شود.» (دفتر اول: ۱۷۲)

او قرآن مجتسم و عینی را پیامبر اکرم می‌داند؛ بدین معنا که دریافت و درک عمیق از قرآن منجر به شناخت و اطاعت از محمد(ص) می‌شود و مراد خداوند از نزول قرآن همو بوده است.^۷ پس، هر که قرآن بخواند و به فیض شناخت و درک اسلام و پیامبرش نائل نگردد، به حقیقت قرآن دست نیافته است: «مراد او از این کتاب الله مصحف نیست، آن مردی است که رهبر است. کتاب الله اوست... این مصحف ظاهر را و این کتب ظاهر را آخر آن جهود یادداشت.» (همان: ۳۱۶)

به نظر او اعتقاد به قرآن باید در طفولیت برای آدمی حاصل شده باشد؛ چه اگر آدمی در بزرگسالی و اواخر عمر معتقد به کلام الله شود، این هنوز مقدمه راه و مطلع است و دیگر عمری برای چنین کسی باقی نیست تا فواید کلام الهی را دریابد: «کسی که عقیده او این باشد که قرآن کلام خداست، حدیث کلام محمد، از چه امید باشد؟ مطلع او این باشد، منتهای او به کجا رسد؟ که اینها همه در طفولیت می‌باید که معلوم او باشد.» (همان: ۱۳۰) به اعتقاد شمس، هر حدیثی که نظیری و مشابهی در قرآن داشته باشد، صحیح و قابل استناد است: «مثلاً روزی با این افتاده بودیم که هر حدیث که هست، نظیر آن در قرآن باشد، این حدیث صحیح باشد. او حدیثی روایت کرد و گفت: نظیر این در قرآن کجاست؟ من دیدم که آن دم او را حالتی است. خواستم که او را از آن تفرقه به جمع^۸ آرم؛ به سخنی که مناسب این سؤال باشد. گفتیم: آن حدیث که می‌فرمایی، اختلاف است که حدیث هست یا نه، اما نظیر این حدیث که «العلما کنفس واحده»^۹ در قرآن کجاست؟ او پنداشت که من از او سؤال می‌کنم، زود جواب گفت که: انما المؤمنون اخوه^{۱۰}. و ما خلقکم ولا یبعثکم الاکنفس واحده^{۱۱}. بعد از آن به خود فرو رفت، دانست که غرض من سؤال نبود.» (دفتر اول: ۲۴۰)

شمس عارفان واقعی قرآن را کسانی می‌داند که به واقع و از صمیم دل شناسای کلام و پیام الهی باشند. چنین اشخاصی حتی اگر پیش از این هم قرآن را ندیده باشند، چون به قرآن

رسند از فهم و شرح و تفسیر آن عاجز نمی‌شوند: «عارفان قرآن، خود سخت در تنگناند. آن کسی که اول عارف کلام شد، او را خود خبر نیست که در جهان قرآنی هست، بعد از آنکه عارف کلام شد، برقرآن گذری کرد، او در تنگنا نباشد؛ زیرا که بیش از قرآن یافتن، او فراخنا یافت. او داند شرح قرآن کردن.» (همان: ۹۵)

پیامبر اکرم(ص)

«محمد که صد هزار دهل زن دارد چون عیسی. همه دیکها را نمک اول کنند، این نمک به آخر کنند که خاتم النبیین.» (دفتر دوم: ۱۳۳)

شمس در «مقالات» به بیشتر شخصیت‌های بزرگ عرفان و دین - سلف و معاصرش - تعریض‌ها و نیش زبان‌هایی^{۱۲} دارد، جز پیامبر بزرگ اسلام(ص): «خود در سخن آن بزرگان اعتراض کردم، در سخن مصطفی صلوات الله علیه خود اعتراض نکردم.» (دفتر دوم: ۴۵)

هر جا که ذکری از این بزرگ مرد تاریخ انسانی به میان می‌آید، کلام سخت و بی‌پرده و بعضاً تند و بی‌محابای شمس به نرمی و لطافت و احترام می‌گراید. در نظر او، احدی قابل قیاس با پیامبر(ص) نیست. او سلطان است و محبوب و دیگران - حتی پیامبر عظیم الشانی چون عیسی - در قیاس با مقام او بنده‌ای بیش نیستند: «عیسی در حال سخن گفت، محمد بعد از چهل سال در سخن آمد. نه از نقصان بلکه از کمال؛ زیرا محبوب بود. بنده را گویند تو کیستی؟ گوید: انی عبدالله^{۱۳}. سلطان را نگویند تو کیستی؟» (دفتر اول: ۹۸)

در نظر او رسول گرامی اسلام معشوق است و محبوب اما چون عقل در ذکر و بیان محبوب حیران و سرگشته می‌شود، او را عاشق خطاب می‌کند در معنی معشوق: «اگر از من پرسند که رسول علیه السلام عاشق بود، گویم که عاشق نبود، معشوق و محبوب بود اما عقل در بیان محبوب سرگشته می‌شود. پس او را عاشق گوئیم به معنی معشوق.» (همان: ۱۳۴)

این حضرت محمد(ص) است که در اندک مدتی آنچه را انبیا دیگر پس از گذشت صدها سال کسب کردند، حاصل می‌نماید و ماحصل ظهور و تعالیم ایشان در وجود شریف نبوی و کلام گهربارش است و کامل‌ترین کلام، کلام پیامبر است، هر چند بعد از چهل سال گفت! و همین دلیل فضیلت و برتری سخنان اوست: «آنچه پیامبران دیگر در هزار سال حاصل کردند، محمد - علیه السلام - در مدت اندک از آن برگذشت که: من لدن حکیم علیم^{۱۴}؛ زیرا از برای آن کارش بیرون آورده بودند همچو عیسی. عیسی اگر در اول شیرخوارگی آن یک سخن گفت اما دیر نگفت، آن بی‌اختیار بود - چنان که بچه الف کشد، ناگاه نیک آید. محمد (علیه السلام) اگر چه دیر گفت و بعد از چهل سال گفت. اما کامل‌تر بود سخن او. آخر سخن هر دو برجاست. پیشوای اولیان و آخرین است. یعرفونه کما یعرفون أبناءهم^{۱۵}» (همان، صفحات ۱۹۶-۱۹۷)

ادامه در وبلاگ نشریه

سرانجام نیز برای
حقیقت شرع سه
مرحله برمی‌شمرد
که عبارت‌اند از:
شریعت، طریقت
و حقیقت. آن‌گاه
هدف و غایت
مقصد شریعت را
رسیدن به حقیقت
مطلق می‌داند که
آن هم با طی طریق
امکان‌پذیر است